

استراحت کردم.

پنجشنبه ۲۱ شهر رجب ۱۳۲۸

صبح بعد از شکر حضرت خالق مهربان.... دیشب از مغرب اتفاق غریبی افتاد که تاکنون دیده نشده بود، از مغرب صدای غریبی آمد بعد معلوم شده که از کوه سیل آمده، از امام زاده قاسم پس قلعه می آید و به اینجا منتهی می شود. سیل عظیمی به قدر پانصد سنگ آب می آمد، صدای مهیبی می کرد سنگ های خیلی بزرگ عظیمی آب می آورد که وقتی که باین سنگ های رودخانه می خورد صدای غریبی می کرد خیلی تعجب داشت این فصل، این همچو سیلی. به جز قدرت الهی هیچ چیز نبود، گفتند چند نفر را هم آب برده است دیگر تحقیقاً معلوم نیست. باری بعد رفتم بخ اندرون تماشا، تا یک ساعت از شب رفته تماشا می کردم زن و مرد فرنگی (و) ایرانی همه جور آمده بودند تماشا. اوضاع غریبی بود باری تا ساعت پنج که ما خوابیدیم همینطور سیل می آمد. صبح هم رفته تماشا بقدر ده پانزده سنگ آب می آمد از نشانه آب معلوم می شد که دیشب چقدر آب بوده است، باری صبح سردار منصور آمد قدری نشسته و رفت بعد میرزا عبدالله، حکیم حضرت اقدس آمده من را دید ولی من پیش (از) او خودم آب هندبا خورده بودم او رفت بعد من آمدم اندرون، الحمدلله امروز حالم بهتر است، صبح هم کوه مقدری صدا کرد ولی دیگر به شمیرانات باران نزد، هوا هم آفتاب بود ولی لکه لکه ابرهای بزرگ در هوا بود که گاهی ابر می شد. باری صرف نهار کرده استراحت کرده عصری برخاسته نماز خوانده قدری روزنامه نوشتم بعد سوار شده با اعزاز السلطنه و معز اخوی و حسنخان جلودار رفتم امام زاده قاسم زیارت، جمعیت زیادی بودند. مردم با زن های همدیگر «لاس» می زدند. مجدالدوله را هم دیدم، از معروفین پسرهای اتابک، جلال الدوله عمید الملک بود، اسماعیل میرزای امیر اکرم چند روز است که از اصفهان

آمده است، دو تا از برادرهای دیگرش که تاکنون به تهران نیامده‌اند یکی اردشیر میرزا، یکی غلامحسین میرزا، اردشیر میرزا نیامده بود ولی غلامحسین میرزا (را) با اسماعیل میرزا دیدم. باری بعد رفتم سر استخر ملک گردش کرده آنجا هم جمعیت زیادی بود از هر قبیل. باری سعد الملک، جلال الملک وکیل الدوله حاجی سیاح و خیلی‌ها بودند. بعد آمده منزل محمد صادق میرزا، آقامیرزا آقاخان از شهر آمده بودند. اخبارات: خاله وسطی من گلین آقا مرحوم شده‌اند. دیشب یا امروز صبح. باری رفتم اندرون شکر خدا را کرده استراحت کردم.

جمعه ۲۲ شهر رجب ۱۳۲۸

صبح بعد از شکر حضرت حق تعالی، دعا‌های روز جمعه را خوانده، بعد رفتم بیرون، حکیم باشی حضرت اقدس آمده من را دید و رفت. آقامیرزا آقاخان، محمد صادق میرزا اخوی و جهاد اکبر بودند قدری صحبت کرده آمدم اندرون، قدری روزنامه نوشته صرف نهار کرده نماز خوانده استراحت کردم. عصری برخاسته سوار شده با اعزاز السلطنه رفتم کامرانیه، حضور حضرت اقدس شرفیاب شدم. پسرهای ملا محمد تقی کاشی، مجدالدوله - ناصر علی خان پسر ظهیر الدوله در حضور حضرت اقدس بودند. تا نیم ساعت به غروب مانده، بعد حضرت اقدس رفتند نماز بخوانند من هم رفتم اندرون خدمت سرکار خاصه خانم رسید، سرور الدوله هم آمد، مجدالدوله با ظل السلطنه رفتند پیش سرور الدوله، باری نیم ساعت از شب گذشته دوباره آمدم حضور حضرت اقدس. قدری بوده بعد سوار شده آمدم منزل محمد صادق میرزا، آقاخان آقا خان بودند معز اخوی هم رفته بود بشهر با ارباب شهریار آمده بود اینجا من را ببیند، من نبودم، رفته بود. جلال الدوله هم آمده بود، من نبودم. باری شکر خدا را کرده استراحت کردم.

شنبه ۲۳ شهر رجب ۱۳۲۸

رفتم بیرون، آقامیرزا آفاخان صبح زود با درشکهٔ یک اسبه رفته بود بشهر. محمد صادق میرزا هم رفت امام زاده قاسم. حاجی امین الخاقان با حسن خان اخوی هم از شهر آمده بودند. اخبارات تازه این است که: روز قبل یک اعلانی از طرف اصناف نوشته بودند به وزراء و وکلاء که شرحش خیلی مفصل است. خوب نوشته بودند، مفهومی این است که: «تمام این زحمات، صدمات و خون‌ها که از مسلمانان ریخته شد برای عدالت (و) آسایش مردم بود (و) قوت اسلام. ولی حالا که هیچ یک از اینها نیست، به علاوه پیش نماز ما، مجتهد ما را بی جهت می‌کشند قاتلین را بدست نمی‌آورند و مجازات نمی‌کنند.» خیلی بد نوشته بودند از این وضع حالیه. شب‌های جمعه هم از هر محله یک دسته سینه زن با علامت راه می‌افتد نوحهٔ آقا سید عبدالله را می‌خوانند و سینه می‌زنند، مردم را به هیجان می‌آورند. امروز هم که شنبه است گفتند بازارها را باز نکردند. دیروز هم در مسجد مروی جمع بودند. چند نفر واعظ و عظمی کرده یکی دو نفر هم از نظّاقین نطق کرده‌اند. چند تا لایحه از ستارخان و باقرخان، ضرغام السلطنه خوانده بودند. تا خداوند چه مقدر فرموده باشد، دیگر چیزی نیست. تقی‌زاده هم گفتند تذکره گرفته است که برود به فرنگستان، یا در این دو سه روز رفته یا همین روزها می‌رود. باری امروز هم من مسهل آب هندبا خورده بعد صرف نهار کرده استراحت کرده و عصری برخاسته نماز خوانده بعد با حاجی امین الخاقان سوار شدم رفتم به افسریه منزل... (ناخوانا) الدوله یک بیرونی کوچکی از برای خودش ترتیب داده حاجی تاج هم مدتی است پیش (ناخوانا) الدوله است، باری خیلی صحبت کرده بسیار لاغر شده از عدلیه رفته‌اند اسباب‌هایش را که توقیف کرده بودند در اطاق‌هایش را مهر و موم کرده بودند و جراح کرده‌اند هر چه داشته و نداشته بقیمت خیلی ارزان، آنچه داشته است برای ادای بدهی جراح کرده‌اند خیلی از این بابت کسل بود، باری قدری رفته باغ بالاگردش کرده

سر صیفی کاریش خیارچیده پسری که خدابه اوداده آوردند دیدم ماشاءالله خوب پسری است تی تیش مامانی است. باری یک ساعت از شب رفته سوار شده آمدم منزل، شکر خدا را کرده، استراحت کردم از شهر خبر آوردند مجلس غیر مقدس آب خانه مارا قطع کرده است.

یکشنبه ۲۴ شهر رجب ۱۳۲۸

صبح بعد از شکر حضرت رب العزة ایران جون قدری کسل بود، میرزا عبدالله حکیم حضرت اقدس (را) فرستاده بودم آوردند. ایران جون را دیده، بعد سوار شده رفتم منزل سردار منصور که در باغ امین دفتر آن طرف سفارت است؛ عمارت خوبی دارد هوایش هم بسیار خوب است. باری سپهدار، سردار محیی، میرزا اسدالله خان آنجا بودند. میرزا اسدالله خان که منشی سفارت بود، میرزا علی اکبر خان برادرش که در بانک دولت روس بود هر دوی اینها را خارج کرده اند. میرزا اسدالله خان اینجا بیخود ول می‌گردد بسیار آدم نامربوط کنفری است، میرزا علی اکبر خان با نظام السلطان رفته به طرف مازندران به عنوان گردش. باری سپهدار امروز از شهر آمده بود رفت منزلش، ما هم رفتیم بالاخانه نشسته قدری تخته بازی کردیم، بعد هم مشارالسلطنه آمده صحبت کرده صرف نهار کرده تا عصری مشغول تخته بازی بودم. برای سردار منصور هم گاهی از شهر مفسدین می‌آمدند. هر چه مفسد است با جناب ایشان دم خور است. متصل خلوت می‌کردند گاهی هم سردار محیی را می‌فرستاد پیش سپهدار. خداوند انشاءالله ایران و ایرانیان (را) از شر فسادهای حضرت سردار منصور حفظ فرماید که منزل این مرد اوضاع غریبی است آخوندها و اشخاص عجیب در اینجا دیده می‌شوند. یک آخوند هم هست (که) شب و روز خدمت ایشان است او هم آدم غریبی است. باری عصری هم وزیر افخم و مستشارالدوله، ممتازالدوله، عبدالرزاق خان پسر وزیر افخم آمدند و من هم رفتم آنجا حمام. یکساعت از شب رفته مراجعت کردم. اخبارات تازه



۱- آقا میرزا محمد
تفتازانی

۲- آقا میرزا
محمد

۳- آقا میرزا
محمد

۴- آقا میرزا
محمد

۵- آقا میرزا
محمد

۶- آقا میرزا
محمد

۷- آقا میرزا
محمد

۸- آقا میرزا
محمد

تاریخ
۱۳۳۸

این است که دیروز نزدیک چهارراه مخبرالدوله برای فرمانفرما تفنگ انداخته‌اند، ولی روایت خیلی مختلف است، گویا آدم‌های ستارخان یا باقرخان آنجا بیخود تیر می‌انداخته‌اند این تیر اندازی مصادف شده بوده است با عبور فرمانفرما. شاید هم یک گلوله نزدیک کالسکه یادم پایش خورده بوده است. باری شکر خدا را کرده استراحت شد.

دوشنبه ۲۵ شهر رجب ۱۳۲۸

صبح بعد از شکر خداوند متعال، قدری راه رفته میرزا عبدالله حکیم آمد ایران چون را دید. حاجی امین‌الخاقان بودند، تا وقت نهار راه می‌رفتیم. صرف نهار کرده استراحت کردم عصری آب گرم کرده رفتم صابونی زدیم بعد با حاجی امین‌الخاقان سوار شده رفتم کامرانیه، «بارونوفسکی»، دبیرالسلطان در حضور حضرت اقدس بودند. بعد آنها رفته اجزای حضرت اقدس بودند تا یک ساعت (و) نیم از شب گذشته. بعد سوار شده آمدم منزل. اخباراتی که شنیده شد: امروز شهر بر هم خورد یعنی طرف عصر در خیابان لاله زار میرزا علی محمدخان برادر زن تقی زاده را کشتند با یک نفر از طرفدارانش ... که یک سیدی بود. شهر بر هم خورد. رضایف نامی هم که سرکرده یک دسته مجاهد بود او را هم کشته‌اند، دسته‌جاتی که راه افتاده برای آقاسید عبدالله او گفته بوده است که این حرکات چه است گویا مانع شده بوده است، او را کشته‌اند. شهر در هر صورت بر هم خورد. مسجد مروی هم شبی چهارصد پانصد نفر می‌خوابند. روزها جمعیتشان زیادتر می‌شود این اخبارات شب رسیده، باری گویا وقتی که برادر زن تقی زاده را در سر چهار راه مخبرالدوله کشته بودند دکان‌ها را تماماً بسته بودند.

سه شنبه ۲۶ شهر رجب ۱۳۲۸

صبح بعد از شکر حضرت یزدان، رفتم بیرون، قدری با حاجی امین‌الخاقان

صحبت کرده راه رفتم بعد گفتند شهر نظامی شده است نظم با بختیاری‌ها است. ژاندارم زیادی هست. باری صرف نهار کرده شکر خدا را بجای آورده استراحت کرده عصری برخاسته نماز خواندم. امروز بندگان همایونی تشریف فرمای قزاق‌خانه می‌شوند مشق و مانور است، عصری سه ساعت به غروب مانده بعد از نماز با حاجی امین الخاقان و حسین خان اخوی سوار شده رفتم از توی قزاق‌خانه گذشته، زیر مجیدیه عین الدوله چادر زده بودند شاه هم آمده بود مشغول مانور بودند و مانور مثل فرنگستان می‌کردند گلوله راستی می‌انداختند، چه توپ چه تفنگ. طرف میدانک پشت فرح آباد قلعه مصنوعی درست کرده بودند. حضور شاه هم مستوفی الممالک (و) وزراء بودند، توی چادر، اشخاص تماشاچیان بیشتر از مانور بود، قوام السلطنه وزیر جنگ، حسینعلی خان نواب وزیر امور خارجه، حکیم الملک وزیر مالیه و یمین نظام امیر توپخانه بودند. امان الله میرزا هم فرمایشات می‌فرمودند. موثق الدوله وزیر دربار، لقمان الممالک وزیر خلوت، نسقچی باشی سالار محتشم (که) کشیک چی باشی شده است و خیلی اشخاص غریب بودند، توپ‌های خوب می‌انداختند. باری نیم ساعت به غروب سوار شده رفتند، سایر(ین) هم متفرق شدند، من هم سوار شده رفتم مجیدیه عین الدوله، خودش هم بالای باغ سرفقات چادر زده بود. رفتم قدری هم پیش او بودم، عضدالدوله هم پیشش بود، بعد سوار شده از راه مبارک آباد، زیر سلطنت آباد آدمم منزل، شکر خدا را گفتم اسماعیل شکارچی رفته بود شکار، سه کبک زده بود. شکر خدا را کرده دعاها و نماز شب را خوانده استراحت کردم.

چهارشنبه ۲۷ شهر رجب ۱۳۲۸

صبح بعد از شکر خالق مهربان، نماز را خوانده قدری روزنامه نوشتم. حاجی امین الخاقان آمد صرف نهار کردیم، بعد استراحت کرده عصری برخاسته قدری

شماره ۲
میرزا محمد علی خان



نشسته شماره ۲ میرزا محمد علی خان

طرف عصر در خیابان لاله زار میرزا علی محمد خان برادرزاده تقی زاده را کشتند

روزنامه نوشتم، بعد نماز خوانده با سرکار خانم معززالملوک سوار شده رفتم به باغ فردوس گردش. از آنجا رفتم به باغ حسام لشگر، تازه یک عمارت هم ساخته است بد نیست. باری غروب مراجعت کردم. اخبارات تازه این است که چون شهر نظامی است گویا بختیاری‌ها از مجاهدین سلب اسلحه می‌خواستند بکنند، یکی دو نفر را هم اسلحه ازشان گرفته‌اند نزدیک بوده است مابین مجاهدین (و) بختیاری نزاع سخت بشود، گویا نزدیک سنگربندی هم شده بود. در هر صورت وضع شهر مغشوش است، دیروز هم صمصام السلطنه بختیاری آمده بود پیش سپهدار که مابین سپهدار و حاجی علیقلی خان سردار اسعد را آشتی بدهد. اهل شهر اغلب با اسلحه هستند. باری شکر خدا را گفته استراحت کردم.

پنجشنبه ۲۸ شهر رجب ۱۳۲۸

صبح بعد از شکر خالق مهربان، قدری روزنامه نوشتم، حکیم باشی آمده ایران جون را دید، بعد قدری روزنامه نوشته، بعد سوار شده رفتم منزل سپهدار، خودش با سردار منصور، مستشارالدوله، معاون الدوله، صمصام السلطنه نجف قلی خان، ممتاز الدوله جمعی دیگر خلوت کرده بودند. ساعدالدوله، محمد حسین خان رئیس، میرزا حسین خان کسمائی و جمعی دیگر در این اطاق بودند. میرزا حسین خان کسمائی صحبت کشته شدن میرزا علی محمدخان برادر زن تقی زاده به قولی خواهرزاده تقی زاده و کشتن عبدالرزاق خان را می‌کرد، کشنده خیلی رشادت کرده بوده است؛ تقریباً سه ربع از شب رفته در قهوه‌خانه اخوت بوده‌اند، بعد رفته بودند (برای) خیابان گردش، از عقب یک درشکه رسیده بود به این دو نفر. خیلی از مجاهدین آنها هم در همان اطراف بودند. می‌رسند به میرزا علی محمد خان (و) عبدالرزاق خان می‌گویند بایستید، درشکه را نگاه داشته بوده دو تیر به میرزا علی محمد خان می‌زند یکی دو تیر هم به عبدالرزاق

خان. بعد سر درشکه را بر می‌گرداند سر پائین. پلیس می‌رسد. نعش را بر می‌دارند در درشکه می‌گذارند، می‌برند رو به قهوه‌خانه از صدای تیر خیابان لاله زار (ناخوانا) (قهوه‌خانه) اخوت بر هم می‌خورد. آن قاتل می‌رود به طرف خیابان علاءالدوله. دو مرتبه که بر می‌گردد می‌بیند که درشکه‌ای که نعش توپش بوده می‌برند رو به نظمی. دو نفر پلیس هم توی درشکه بوده که نعش‌ها را می‌برده‌اند دوباره قاتل از درشکه خودش آمده بود پائین، پریده بود پشت آن درشکه نگاه کرده بود که ببیند عوضی تزه باشد، پرسیده بوده است از پلیس که این کیست؟ گفته بود بعد دوباره سه تیر دیگر توی درشکه به او می‌زند، یک تیر هم به دست پلیس خورده بود، بعد که چند نفر پلیس جلوگیری می‌کنند چند تیر دیگر خالی کرده بودند گویا به پای یک پلیس تیر می‌خورد که فرار می‌کنند حضرات هم در کمال خوبی می‌روند سر جای خودشان. این (هم) شرح پریروز. دیروز عصری باز شهر بر هم خورد حضرات بختیاری‌ها با مجاهدین میانشان سخت بر هم می‌خورد. حاجی علیقلی خان

گفته بوده است که من دوازده ساعته از مجاهدین سلب اسلحه می‌کنم. مجاهدین گفته بودند که ما شش ساعته بختیاری‌ها را قتل عام خواهیم کرد. ستارخان. سالارخان^۱، ضرغام السلطنه، سردار محیی گویا هم قسم شده‌اند و در خانه ارباب محمد صادق دم دروازه دوشان تپه انجمن دارند. بعضی از تجار (و) علماء هم با آنها هستند. صحبت قتل آقاسید عبدالله و بعضی گفتگوهای دیگر است، دیروز عصری بختیاری‌ها ریخته‌اند در مجلس سپهسالار آنجاها را سنگر کرده‌اند، طلاب مسجد هم فرار کرده باز مثل پارسال همان طور سنگر کرده‌اند مجاهدین هم سر «آب سردار» آن طرف‌ها جمع هستند. سوار زیادی از نظمی و امنیه در توپخانه هستند، شهر هیجان غریبی دارد. در مسجد مروی هم جمع هستند، گویا آتش و پلو روبراه است. در واقع بختیاری با مجاهدین طرف شده‌اند دور نیست که به هم بزنند. خداوند انشاءالله خودش رحم کند. تا چه مقدر باشد،



سردار اسعد

حاجی علیقلی خان سردار اسعد

در مجلس رأی داده بودند که بایستی سلب اسلحه بکنند. این کار هم یک دوزی بوده است برای ستارخان و باقرخان و ضرغام السلطنه و سردار محیی که حاجی علیقلی خان چیده بوده است که از این چهار نفر سلب اسلحه بکند و دست حضرات خالی بشود و هر انگشتی بخواهد به ... دنیا بکند.

سپهدار، صمصام و سایر (ین) هم برای همین کارها خلوت دارند. باری بعد آدمم منزل. آقا میرزا آقاخان هم از شهر فراراً آمده بوده است بالا. حاجی امین الخاقان صبح رفته است به شهر. باری وضع شهر خیلی بد است. صرف نهار کرده استراحت کردم، عصری برخاسته قدری روزنامه نوشتم. بعد گفتند سپهدار و صمصام رفته‌اند به شهر. گفتند برای اینکه اصلاح کنند. باری با آقامیرزا آقاخان رفته قدری گردش کرده، سر استخر سپهدار راه رفته بعد آدمم منزل سپهدار هم شب مراجعت کرده بود، نتیجه این بوده است در مجلس گفته بودند که بایست سپهدار با حاجی علیقلی خان آشتی بکنند. سردارها که با هم اتفاق کرده بودند، ضرغام السلطنه، ستارخان باقرخان، سردار محیی حاضر بوده‌اند که حاجی علیقلی خان، صمصام، سردار محتشم (و) سپهدار هم با آنها متفق باشند. قسم بخورند، یکی بشوند و دعوا و نزاع باهم نداشته باشند و برای پیشرفت مشروطه خدمتگزار باشند، سپهدار هم قسم خورده بود که من از اول هیچ قصدی بجز این نداشته (و) ندارم. در مجلس رأی داده بودند بایستی سلب اسلحه بکنند. باری گویا آشتی حسایی نشده. این کار هم یک دوزی بوده است برای ستارخان و باقرخان، ضرغام السلطنه و سردار محیی که حاجی علیقلی خان چیده بوده است. اصل خیالش این است که از این چهار نفر (و) اجزای آنها سلب اسلحه بکند. سوار خودش (را) بگوید جزء «رِفْرُم» است، آن وقت دست حضرات خالی، بشود هر انگشتی بخواهد به کمام دنیا بکند و اینها دست خالی نفسشان در نیاید، این تدبیر را حضرات بختیاری (ها) برای اینها و سپهدار کرده‌اند. ولی گویا فهمیده‌اند و آن طور که بایست مقصود به عمل نیامده است. وقت به صحبت برگزار (برگذار) شده و قسم ناحقی هم خورده شده. باری گویا هنوز سنگرها را دارند. آمده منزل شکر خدا را گفته استراحت کرده. دعا‌های شب جمعه را خوانده.

جمعه ۲۹ شهر رجب ۱۳۲۸

صبح بعد از شکر حضرت احدیت، دعا‌های روز جمعه را خوانده رفتم بیرون،

آمیرزا آقاخان (و) سایر نوکرها بودند. نصرت الله خان از طرف حضرت اقدس آمده بود احوالپرسی. بعد رفتم خودم را شستشو کرده، بعد صرف نهار کرده استراحت کرده، عصری برخاسته نماز خوانده، سوار شده رفتم منزل سپهدار، منزلش جمعیت زیادی بود، ستارخان و باقرخان، ضرغام السلطنه سردار محیی بعضی از سرکردهای مجاهدین و سر دسته‌هایشان بودند من پیاده نشده رفتم گردش تا دز آشوب منزل مجدالدوله، قدری پیش او بود(م). دیشب صدای تفنگ زیادی از طرف قیطریه قلعهک آمده، سه جور روایت کرده‌اند بعضی‌ها گفتند سوار زیادی رفته بوده به ضراب خانه (برای) دزدی، قزاق‌ها فهمیده تیر و تفنگ کرده بودند و به قزاق خانه تلفن کرده از آنجا کمک زیادی آمده بود، حضرات فرار کرده بودند. بعضی گفتند دزد رفته بود به قیطریه، بعضی‌ها گفتند (در) باغ صنیع الدوله یک سگی را دیده بودند که از دیوار می‌خواست است برود بالا، سوارهای امنیه خیال دزد کرده بودند. تیر (و) تفنگ زیادی انداخته (بودند)، بعد معلوم شده بود سگ است ولی. گویا دزد قیطریه صحت داشته است. باری غروب آمدم منزل سپهدار، مشیرالدوله آنجا بود بعد رفت سردار منصور و «تومانیانس‌ها» بودند، قدری صحبت کرده، یک اعلان دیدم که حسب الامر مجلس از طرف نظمیته شده بود در بابت سلب اسلحه که؛ هر کس تفنگ دارد بیاورد در کمیسیونی که معین شده است، به دولت به فروش قیمت هر تفنگی را هم معین کرده بودند که هر کس بیاورد، خانه‌اش را به توپ خواهیم بست و خودش را در میدان به دار می‌زنیم و چنین و چنان خواهیم کرد. هر کس سراغ بدهد که هر کجا تفنگ هست صد تومان «مُشْتَلِق» خواهیم داد، خیلی سخت نوشته بودند و اعلان امضاء هم نداشت همین قدر از طرف مجلس (بود) برای سلب اسلحه.

هیئت وزراء نظمیته تمام ایران را هم دادند به مسیو (پیرم)، ارمنی‌ها خیلی خوشحال هستند. سپهدار خیلی از این اعلان تکذیب می‌کرد که این کار را مستمسک خواهند کرد به خانه‌های مردم بریزند. مردم که با هم غرض دارند اسباب اغتشاش

خواهند شد. چرا بما نگفتند که همچو خیالی دارند اول اسلحه از دست مغرضین بگیرند بعد (به) این کارها پردازند. ارمنی‌ها اغلب چهار روز پیش خبر همچو اعلانی را بما دادند معلوم می‌گردد آنها می‌خواهند بدست مسلمانان هیچ اسلحه نباشد تا مقصود اصلی خودشان به عمل بیاید، تا خداوند چه مقرر فرموده باشد، ولی گویا ستارخان و باقرخان و ضرغام السلطنه و سردار محیی از اینجا که رفتند باز بخیال بستن سنگر (و) جمع آوری استعداد برای خودشان خواهند بود که اسلحه را تسلیم نکنند. باری ترتیبات بد است پیریم رفته بود منزل پلکونیک، «پلکونیک» هم از او بازدید کرده بود. صحبت از اتحاد (و) اتفاق کرده بود که ما هر دو نوکر یک دولت هستیم بایست در موقع لزوم با هم کمک بکنیم. چون دو سه روز پیش برای نظم شهر قزاق خواسته بودند، «پلکونیک» نداده بود. باری آمدم منزل آقامیرزا آقاخان بود قدری صحبت کردیم، مرخصی گرفته که صبح بروم به شهر. آمدم اندرون شکر خدا را گفته استراحت کردم.

شنبه ۳۰ رجب ۱۳۲۸

صبح بعد از شکر خداوند یگانه، سلیمان خان ارمنی معلم موزیک آمد، پیانوی من را کوک کرد و رفت، بعد صرف نهار کرده استراحت کردم. عصری برخاسته نماز خواندم. نصرت‌الله خان آمد از طرف حضرت اقدس احوالپرسی کرده رفت. بعد نشسته مدتی روزنامه نوشته بعد رفتم گردش تا سر جعه. پرنس دادیان بود. بعد فیروز میرزا پسر حضرت ظل السلطان آمده قدری نشسته رفت، بعد، ظهیرالاسلام آمده گذشت، متصل از شهر آدم می‌آمد. از قراری که از شهر متدرجاً خبر می‌رسد گویا وضع شهر بهم خورده است، ستارخان، باقرخان، ضرغام السلطنه، سردار محیی در پارک فرحوم اتابک هستند، آن دو وور را هم تماماً سنگر کرده‌اند تا نزدیک سفارت انگلیس. روبروی سفارت انگلیس، هم اغلب آن بالا خانه‌ها را سرباز گذارده سنگر کرده‌اند. تمام

مجاهدین هم در پارک جمع شده‌اند. آمدن ستارخان، باقرخان، ضرغام السلطنه سردار محیی پیش سپهدار برای این بوده که: «چرا تو با ما هم قسم شده بودی برای پیشرفت اسلام، احکامات علمای نجف و قانون اسلامی، چرا رفتی با آنها که غیر از این مقصود دارند قسم خوردی که از ماها سلب اسلحه بکنند که مقاصد خودشان را به عمل بیاورند و برای کشته شدن میرزا علی محمد خان و عبدالرزاق خان بایست شهر نظامی بشود، سلب اسلحه از تمام مردم بشود و آنچه اسلحه مردم دارند بگیرند ولی آقاسید عبدالله (و) سایرین که کشته شده‌اند هیچ... اینکارها را نکردید، از ماها سلب اسلحه بشود از بختیاری‌ها نشود. به چه جهت اشخاصی که با دسته حیدرخان هستند اغلب از ارامنه بروند لباس ژاندارم و پلیس بپوشند. از دیشب که این حرف‌ها را زدند، رفتند شهر و مشغول سنگر بندی (و) جمع آوری استعداد شده‌اند که اسلحه خودشان را تسلیم نکنند. امروز هم تمامشان کفن پوشیدند. یکصد (و) پنجاه نفر قزاق هم برای نظم شهر به کمک نظمیه رفته است، مردم خیلی متوحش هستند. از دور پارک، اتابک نزدیک‌های مجلس، مردم فرار کرده‌اند. اغلب خانه‌های مردم و ارامنه را طرفین سنگر کرده دو اعلان امروز نوشته بودند یکی از طرف وزارت جنگ که: «تا فردا که یکشنبه غره شهر شعبان است اگر مجاهدین اسلحه خودشان را دادند حقوق پس افتاده‌شان داده خواهد شد و الا هیچ حق (و) حقوق ندارند.» یک اعلان هم از نظمیه شده بود که: «از شب یکشنبه غره شعبان تا خیر ثانوی بشود شب‌ها از ساعت سه هیچ کس حق بیرون آمدن از خانه‌اش ندارد و بلیط شب و اسم شب هم بلا استثناء قبول نخواهد شد.» از قراری که گذارده‌اند و اعلاتی که کرده‌اند فردا روزی است که بایست سلب اسلحه (بشود) احتمال جنگ هم می‌رود ولی از قراری که خیر آوردند توشان نفاق افتاده است سردار محیی آمده است، بعضی‌هایشان گفته‌اند که بایست اسلحه را تسلیم کرد، ضرغام السلطنه گفته است من که محال است اسلحه را تسلیم بکنم، رفته است به حضرت

عبدالعظیم که از آنجا برود به ولایتش، سردار محیی هم که آمده است شمیران در واقع قائم شده است و فقط ستارخان، باقرخان با مجاهدین مانده‌اند در پارک اتابک. آنها هم باین آسانی تسلیم نخواهند شد تا قوه دارند خواهند کوشید. باری شکر خدا را گفته استراحت کردم.

شب را هم در کامرانیه بودم، صدای توپ هم از عصر بلند شد. تفصیلات جنگ این طور شد: از چهار و نیم به غروب مانده جنگ شروع شده الی دو ساعت و نیم از شب گذشته ختم شد. دور پارک اتابک را گرفته، بختیاری زیاد از افواج رفرم جدید ژاندارم، مجاهدین ارمنی، مجاهدین دسته حیدرخان، توپ زیاد توپ‌های «سنیدر» و «ماکسیم» دور تا به دور پارک را گرفته، مجاهدین ستارخان، (و) باقرخان را محاصره کرده، ضرغام السلطنه، با یک عده سوار رفت به حضرت عبدالعظیم، از آنجا رفت به طرف بختیاری ولایتش، تا در بین راه چه بکنند. سردار محیی هم که آمده شمیران منزل دارد، سردار منصور در زرگنده است، تا به کجا خودش را بیاندازد. ولی ستارخان سردار ملی (و) باقرخان سالار ملی با مجاهدین (و) کسبه زیادی در پارک مانده، مشغول جنگ شده بودند. باری دو ساعت از شب گذشته در پارک اتابک (را) که طرف سفارت فرانسه باز می‌شود و در سه کنج باغ است با بنزین آتش زده بعد دو تیر توپ ساچمه انداخته هر چه بود (و) نبود کشته وارد باغ می‌شوند، فشنگ‌های مجاهدین هم تمام شده به قدر شصت، هفتاد تیر توپ انداخته وارد باغ می‌شوند. معدودی از مجاهدین فرار می‌کنند، باقی کشته می‌شوند، قدری هم که (مانده بودند) دستگیر می‌شوند، آنها هم که دستگیر می‌شوند آنچه با آنها غرض داشته‌اند می‌کشند. پیرم، اول بختیاری‌ها را جلو می‌اندازد، خیلی از بختیاری‌ها کشته می‌شوند، یکی از پسر عموهای حاجی علیقلی خان هم کشته می‌شود، بعد مجاهدین ارامنه (و) کسان پیرم می‌ریزند در باغ و مسلمانان (و) مجاهدین را می‌کشند، ستارخان سردار ملی هم دو تیر گلوله می‌خورد، یکی به شانه راستش یکی

هم به راناش، باقرخان سالار ملی دستگیر می‌شود، کتک زیادی هم با ته تفنگ زده بودندش، از کاسب کار هم که آمده بودند به جهت همراهی و بیگناه بودند. خیلی کشته شده بودند، زخمی هم خیلی شده است، اغلب را وقتی تسلیم شده‌اند آن وقت آرامنه (آنها را) کشته‌اند، ستارخان و باقرخان راهم گرفته بردند منزل قوام السلطنه وزیر جنگ، بعد از آنجا بختیاری‌ها بردند منزل صمصام السلطنه حبس کردند، به قدر چهار صد نفر هم دستگیر (و) اسیر کرده، بردند نظمیّه، حبس کردند، از کاسب، مجاهد، آدم‌های ستارخان و باقرخان. بازارها، خیابان‌ها هم تماماً بسته، در کوچه‌ها پرنده پر نمی‌زد. صدای تفنگ در تمام شهر پیچید بود، به طوری که گویا تمام شهر در جنگ بوده‌اند. وزراء هم در دربار جمع بودند، و کلاء هم اغلب در مجلس جمع بوده‌اند. جمعیت زیادی از کسبه (و) تجار (و) زن زیادی هم رفته بوده‌اند، در خانه عضد الملک، آنچه توانسته بوده‌اند فحش داده بودند، نامریوط گفته بوده‌اند. زن‌ها رفته بوده‌اند

توی اندرونش حضوراً فحش داده بودند. بعد صدرالعلماء را می‌فرستد پیش وزراء که جنگ نکنید، وزراء هم جواب می‌دهند و به نظمیّه تلفن می‌کنند که جنگ موقوف است، جواب می‌دهند که اگر از دور خانه‌ات مردم را متفرق نکردی آنجا را به توپ خواهیم بست، از مجلس سه بار اختیارنامه دادند به وزراء وزراء هر چه صلاح دیدند که به قوه جبریّه خلع اسلحه بشود، جنگ بشود. اگر چه این جنگ برای پنج هزار تومان شده، ستارخان (و) باقرخان گفته بوده‌اند که این مبلغ که برای قیمت تفنگ‌ها معین شده است کم است و بایست از روی قیمتی که خرید شده است به ما پولش را بدهند تا ما تفنگ‌هایمان را تسلیم بکنیم. باری عضد الملک هم به مردم گفته است که حرف من را نمی‌شنوند. از اندرونش هم بیرون نمی‌آید. وزراء هم شب را در دربار خوابیدند، کشته زیادی هم از مردم در زیر زمین‌های پارک اتابک قایم کرده بودند (و) درش را تیغه کرده بودند، بعد (از) دو روز محرمانه بیرون آورده دفن کرده‌اند، پیرم (و) آرامنه خیلی

از مسلمانان را کشتند، خداوند انتقام مسلمین را بکشد (و) ترحم بکنند. باری مستوفی الممالک و فرمانفرما خودشان را خلع کرده‌اند از این اقدامات. گردن قوام السلطنه شکسته است (و) علیقلی خان، گفتند حکم جنگ را قوام السلطنه داده بوده است به حاجی علیقلی خان. بیرم هم گفته بوده است از طرف مجلس حکم شده است. بعد از او بازخواست کرده بودند، دوبار به حاجی علیقلی خان نوشته بوده است، او هم گفته بوده است کار از کار گذشته است. باری یکصد و پنجاه نفر هم قزاق بوده است ولی هیچ جنگ نکرده بودند، فقط تماشاچی بوده‌اند. در پارک اتابک را هم بعد از جنگ و کشتن مردم، یک عده را همان شب با ستارخان (و) باقرخان دستگیر کرده بودند، ولی بعدش دور پارک را تا صبح داشته، صبح بیشتر مردم را گرفته بودند، آنچه هم که در پارک بوده است غارت کرده بودند. از قراری که ارباب جمشید صورت داده است، هشتاد هزار تومان مالش را بختیاری‌ها به غارت برده‌اند. کشته زیادی هم از توپ‌های ساچمه‌یی زیر درخت‌ها افتاده بوده‌اند، اغلب هم که زخمی بوده‌اند، صبح مجاهدین ارامنه که مال بیرم هستند دوباره به آنها تیر می‌زنند، می‌کشند ولی آن چه از مال خودشان کشته شده بود، نعرشان را با کمال احترام بر می‌دارند و زخمی‌هایشان را می‌برند مریض‌خانه و مشغول معالجه می‌شوند. باری اینست وقایع جنگ امروز.

امروز عصری هم در زرگنده، سر پل روبروی سفارت عثمانی بدالله پهلوان که قدیم پیش من بود و حالا پیش سپهدار است (و) در جزء مجاهدین است دم قهوه‌خانه نشسته بوده دو نفر ارمنی آمده بودند، او را دیده بودند، رفته بودند پلیس‌ها را خبر داده بودند، پلیس‌ها آمده بودند که اسلحه او را بگیرند، او نداده بود، یکی دو نفر دیگر از آدم‌های سپهدار با او بوده‌اند. آنها را گرفته بودند ولی روزشان به بدالله نرسیده بود، کار تیر و تفنگ می‌شود، چند نفر ارمنی هم با پلیس‌ها کمک می‌کنند، یک پلیس زخم دار می‌شود. شمیرانات از صدای این چند تیر تفنگ بر هم می‌خورد. خیلی خبرهای دروغ

بهم در می آورند که ستارخان و باقرخان را بیرون شهر کشته‌اند.

دوشنبه ۲ شهر شعبان ۱۳۲۸

از کامرانیه سوار شده آمدم رو به منزل. از قرار بازارها را بسته‌اند، پسر ستارخان را هم گفتند گم شده است. اغلب مجاهدین فرار را بر قرار اختیار کرده، در شمیرانات تغییر لباس داده کلاه‌های بوقی را تغییر داده. سرداری پوشیده، معقول شده‌اند، هر کدام در یک گوشه شمیران سگ می‌زنند.

باری اخبار دیروز را اغلب صحبت می‌کردند، ضرغام‌السلطنه را هم گفتند تعاقبش کرده رفته‌اند بگیرندش، گفتند در علی آباد چند رأس قاطر چپاول کرده رفته گفتند قره‌سوران^(۱)ها از او جلوگیری کرده، زد و خوردی کرده‌اند، دو نفر را کشته و رفته است. گفتند تجار هم قسم شده‌اند که بازارها را باز نکنند. باری مردم اهل شهر (و) فرنگی‌ها بسیار از این حرکت بد می‌گویند که کار بدی شده است، مخصوصاً برای ستارخان سردار ملی و باقرخان سالار ملی که با آن تشخص که ورودش دادند، که حالا گلوله خورده است، باقر هم حبس است با هزاران خواری. مردم بیشتر که بد می‌گویند برای این است که آرامنه مسلمان‌ها را کشته‌اند، در واقع جنگ مسلمانان (و) آرامنه بوده است، چون تمام مجاهدین ارمنی دسته پیرم (و) حیدرخان لباس پلیس پوشیده و جزء نظمیه هستند. پیرم هم یک ساله نوشته گرفته است از مجلس که نظمیه طهران (و) تمام ایران با او باشد، امنیت که به پیرم داده شده است، مردم خیلی بد می‌گویند و واضح فحش می‌دهند. ارمنی‌ها خیلی خوشحال هستند. باری زن و بچه سردار محیی هم آمدند به زرگنده. بعد آمدم منزل «بارونوفسکی» قدری بودم. خسته بودم استراحت کردم. عصری هم پیاده رفتم گردش تا منزل سردار شجاع.

سه شنبه ۳ شهر شعبان ۱۳۲۸

موسیو «لُکنت» دواساز که مظفرالدین شاه آورده بود، از شهر آمده، بعضی اخبارات می داد. می گفت فرنگی ها خیلی بد می گویند برای این که (با) این خدماتی که ستارخان (و) باقرخان کرده اند. به این روز میفتند. می گفت به چشم خودم دوپست نفر کشته دیدم ولی خیلی از کسبه را هم که کشته اند، در باغ قایم کرده اند. می گفت از تبریز هم تلگراف زده اند که اگر ستارخان را با همان تشریفاتی که واردش کردید خارجش نکردید، چنین و چنان خواهیم کرد. وکلا رفته بودند پای تلگراف به آن ها جواب داده بودند که شماها وکیل ما نیستید. گفتند؛ برای باقرخان سالار ملی شام برده بودند، گفته بوده است اگر من را می کشتید بهتر بود از این که شام این چاپلوس ها را بخورم. ولایات هم که گویا اغلب مغشوش است ولی چه فایده تلگراف مخفی است. قشقایی ها هم دور- و وَرِ اصفهان معرکه می کنند، بچاپ بچاپ است.

سردار محیی هم امروز رفته است سفارت عثمانی متحصن شده است، می خواستند بگیرندش. وزراء هم که بعد فهمیدند بدکاری شده است. اگر چه هنوز نفهمیده اند ولی به یک اندازه فهمیده اند به گردن هم دیگر می اندازند، گاهی به گردن مجلس می اندازند. بازارها هم تماماً بسته است، جارچی انداخته اند که اگر دکان ها را باز نکنید، آتش می زنیم و چنین و چنان می کنیم ولی عقب سرشان مردم فحش می دهند که اگر باز بکنید چنین و چنان هستید، هنوز معلوم نیست در پرده چه است. مجاهد های سردار محیی در سفارت عثمانی محتصن هستند.

چهارشنبه ۴ شهر شعبان ۱۳۲۸

سوار شده رفتم منزل «بارونوفسکی»، قدری آنجا بودم. حاجی علیقلی خان هم با سوار زیادی آمده منزل سپهدار. باری رفتم منزل سردار منصور، چه قدر آدم معقولی